

رویکردی جامعه‌شناختی بر آیین مملکت‌داری در اسطوره جمشید

دکتر کمال جوانمرد*

چکیده

آنچه در پی می‌آید، تحلیل جامعه‌شناختی اسطوره جمشید با تأکید بر مؤلفه‌های بنیادی آیین مملکت‌داری است. اسطوره‌ای که حکیم توس آن را ناظر بر فلسفه و روح تاریخ ایران باستان و روایت‌گر گوشه‌ای از داستان هزار توی این سرزمین کهنسال می‌داند. سرزمینی که انبان خجسته و گجسته روزگار را در تپه و ماهورهای تمدن به دوش کشیده و درازنای پرفراز و نشیب تاریخ را آهسته و پیوسته پشت سر گذاشته است. اسطوره‌ای که تکیه بر واقعیت‌ها و آیین‌های عینی داشته و رمز و رازهای هفتصد ساله پادشاهی یکی از مقتدرترین شاهان اساطیری را در کلامی نمادین بر ملا می‌سازد. در این نوشتار، ضمن اشاره به نوع حکومت جمشید پیشدادی به تبیین آموزه‌های اصلی و شالوده سلطنت اسطوره‌ای وی پرداخته و آنگاه با رهیافتی جامعه‌شناختی به بسط و شرح اولویت‌هایی که در حکومت‌داری موجبات رضایت و آسایش توده‌ها را فراهم نموده، نشسته و سرانجام در گفتاری دیگر، علل روی پر تافتن فرّه ایزدی و ناخرسندی مردم که منجر به واژگونی تاج و تخت جواهرنشان این فرمانروای اساطیر ایران باستان گردید، مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی

شاهنامه، جمشید، حکومت دینی، طبقه اجتماعی، ناریسیم.

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کهنوج، گروه جامعه‌شناسی، ایران، کهنوج.

مقدمه

در اوستا از جمشیده به نام «ییم» پسر «ویونگهان» یاد شده است. پادشاهی اسطوره‌ای و پرفروغ از سلسله شاهان پیشدادی ایران باستان که شالوده حکومتش را دین و نیروهای اهورایی انگاشته و با تکیه به فره ایزدی شخصیت فرهمندانه‌ای یافت و ضمن جلب پشتوانه مردمی، منشأ خدمات و نعمات فراوانی شد. پادشاهی مردمی و رعیت پرور که بر اساس گزارش‌های اساطیری، دوران زمامداری هفتصد ساله‌اش از درخشان‌ترین و فروزان‌ترین روزگاران ایران باستان به شمار می‌آید. وی که در مراسم تاج‌گذاری اعلام حکومت دینی نمود و برآموزه‌های اخلاقی و تعالیم دینی تأکید فراوان نمود و موبدان حق‌شناس را مقامی والا بخشید. او که بر اساس این مفاهیم اهورایی و تأکیدات دینی به پشتوانه مردمی قابل توجهی دست یافته بود، به خواست اهورا مزدا سیصد سال آریایی‌ها را آن‌چنان در اوج ناز و نعمت غرق ساخته بود که هیچ حزن و اندوهی خاطر ایشان را مکدر نکرد. اما از آن پس بنا به دلایلی زمانه روی خوشش را از او برگرداند و شادکامی‌ها و کام‌روایی‌ها رنگ باخته و گسست‌هایی در آیین مملکت‌داری جمشید پدیدار شد. به طوری که بازار مکاره تزویر و چهارسوق بی‌خردی پر رونق شده و سرسرای عقلانیت کساد گردید. موبدان به عنوان نماد خداجویی، عدل، دادگستری و اندیشه‌ورزی جملگی نفی بلد شدند و در پی آن موریه‌های ریا و فریب پایه‌های تخت شاهی جمشید را نشانه رفتند، تا آنکه این کهن شاه افسانه‌ای پشتوانه مردمی و اهورایی را از دست داد و با دست‌انبردهای نیرومندش تاج و تخت کیانی را به «بیوراسب»^۱ ماردوش تقدیم و لاجرم به تیغ کین اهریمنیش کشته شد.

بیان مسئله^۲

در این نوشتار ضمن تحلیل جامعه‌شناختی آیین مملکت‌داری در اسطوره جمشید، به علل فراز و فرودهای حکومت وی پرداخته تا از چشم‌انداز «ماکس وبر»^۳ جامعه‌شناس آلمانی،

۱- به معنای دارنده ده هزار اسب، نام دیگر ضحاک است.

2- Statement of the problem

3- M. Weber (1864-1920)

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

این اسطوره را به مصداق یک «سنخ آرمانی»^۱ تبیین نموده، سنخ آرمانی که «ویر» آن را روش شبه تجربی برای تحلیل رخدادها و تبیین پدیده‌های تاریخی و هم‌چنین مقیاسی به منظور دسته‌بندی وقایع کلی و تاریخی پراکنده جهت معنا دادن به آنچه در تجربه وجودی ما مبهم و آشفته است، می‌داند (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۸۹: ۱۸۲). به اعتقاد وی سنخ آرمانی مجموعه‌ای از قالب‌های مفهومی و ذهنی است که در عالم واقع وجود خارجی نداشته و تنها از سطحی از واقعیت تجربی و انتزاعی را دارا می‌باشد و معرف یک واقعیت کلی در اجتماع بوده است (همان منبع).

در این رهگذر، اسطوره جمشید به مانند هر اسطوره دیگری زبان نمادین و سمبلیکی است که پیامی را به عنوان معرف یک واقعیت کلی و تاریخی در هاله‌ای از ابهام و ابهام منتقل می‌کند. اسطوره‌ای که نشانگر رخدادی عینی و نظامی منسجم از جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران باستان است. گنجینه‌ای گرانها که در آن عناصر روزمره زندگی اجتماعی ملل محقق گردیده، زیرا اسطوره نه یک تصور ذهنی و استعاره ساده، بلکه حدیثی واقعی است که به واقعیت‌ها حواله داده می‌شود و بیانگر سرگذشتی صادق و مقدس است. «میرچا الیاده»^۲ اسطوره را واقعیت فرهنگی به غایت پیچیده‌ای می‌داند که بیانگر الگوهای رفتاری و آیین‌ها و فعالیت‌های معنی‌دار آدمی است. او اسطوره را راوی واقعه‌ای تاریخی که روی داده و به تمامی پدیدار شده می‌داند (الیاده، ۱۳۶۲: ۵-۱۴). بنابراین، اسطوره جمشید قالبی ذهنی است که در جهان خارج هیچ‌گاه به شکل کامل وجود عینی و خارجی نداشته و صرفاً بازسازی منطقی یک واقعیت و جریان کلی و اشتراک پدیده‌ها در طول تاریخ بوده که بازگو کننده وضعیتی واقعی و عینی از ساختارهای حاکم بر جامعه است. شرایطی که در پویه تاریخ می‌تواند به نوعی دیگر جاری شود. همان وقایع و رخدادهایی که «هگل» از آن به روح تاریخ یاد کرده و «ابن خلدون» تکرار این گونه وضعیت‌ها را به فلسفه تاریخ نسبت می‌دهد. به هر تقدیر، این گفتار سودای آن دارد تا بیان نمادین «فردوسی» در اسطوره جمشید را واکاوی و

1- Ideal type

2- M. Eliade (1907-1986)

رمزگشایی نموده و علل به وجود آمدن رخدادهای عینی جامعه را کشف کند، زیرا وی در تشریح اساطیر چنین می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه‌مدان به یکسان روشن زمانه‌مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد دگر باره رمز معانی دهد

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۱۶)

در این وادی، جهت بررسی تأثیر فرهنگ ایران باستان که در شکل‌گیری شخصیت جمشید نقش مهمی ایفا کرده، از نظریه‌های «فرهنگ و شخصیت» و «منش ملی» مردم‌شناسی معاصر «مارگارت مید»^۱ بهره گرفته شده است. اندیشه‌ای که فرهنگ را نشان ذهنی یا شخصیت افراد دانسته و انسان‌ها را تجسم فرهنگ می‌داند (سعیدی مدنی، ۱۳۸۶: ۳۸۲). دیدگاهی که چگونگی ویژگی‌های فطری انسان‌ها، عناصر و منش‌های فردی در هر انسان و الگوهای فردی و اجتماعی بلوغ انسان را به نحوی هماهنگ با سنت اجتماعی و به صورت منظم در رفتار تمام اعضای آن فرهنگ نشان داده، تا به ارزش‌های ملی یک قوم آگاهی یابد (همان منبع). بنابراین، ضمن استفاده از نظریه‌های «مارگارت مید» در تبیین شخصیت جمشید و منش ملی ایران باستان تلاش می‌شود تا با استفاده از سنخ‌های ایده‌آل جامعه‌شناختی^۲، تاریخی^۳ و رفتاری^۴ «ماکس وبر» جامعه‌شناس آلمانی به تحلیل این اسطوره پرداخته و علت رشد و شکوفایی حکومت جمشید و سپس عواملی که باعث تغییر و دگردیسی در ساختارهای ایران که موجب گردش و استحاله حکومت از جمشید به ضحاک شد را بازشناسی نموده و مؤلفه‌های ساختاری که این شاه اسطوره‌ای و حکومت پرفروغش را در خود تربیت و شکوفا نمود، چگونه به افول و سرنگونی وی حکم می‌دهد و مملکت را پیشکش ضحاک می‌کند، بپردازد.

1- M.Mead (1901-1978)

2- Sociological

3- Historical

4- Behavior

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

جمشید و مؤلفه‌های حکومت

پس از حکومت سی ساله تهمورث که بساط ظلم و جور را برچید و امور مملکت را سامان بخشید و به مردم خدمات زیادی ارزانی داشت، فرزند وی جمشید^۱ به پادشاهی رسید. پوری که به سبب جمالش جمشید لقب گرفته (طبری، ۱۳۵۲: ۱۷۴)، همان که «ابن مسکویه» او را زیباترین فرد زمان خود دانسته که مایه به درخشش در آمدن را در خویش داشته و در میان اقوام و هم میهنانش از بیشترین فره ایزدی برخوردار بوده است (کزازی، ۱۳۸۵: ۳-۲۶۲). جمشید پند و اندرزهای پدر را در خیرخواهی و خدمت به مردم سرلوحه کار خود قرار داد و نوید آرامش و سروش امنیت را به مردم می‌دهد. حکومتی مالا مال از نعمت و خدمت تا بدین وسیله رضایت توده مردم را جلب نمود و اقبال یاری همگان به سویس سرازیر شد و قاطبه مردم گوش به فرمانش شدند و در بارگاه فرمانروایش سر تعظیم فرود آوردند. جمشید به حکم این پشتوانه مردمی و برخوردار از فره ایزدی یکی از مقتدرترین و نیرومندترین پادشاهان پیشدادی به شمار می‌رفت، نوعی از رهبری که به تعبیر «ماکس وبر»^۲ اقتدار^۳ و فرهنگ^۴ را از قابلیت‌ها یا ویژگی‌هایی که از اعتقاد پیروانش به این که وی یک چنین خصوصیتی را دارد، سرچشمه می‌گیرد (ریتزر، ۱۳۸۵: ۳۵).

گرانمایه جمشید فرزند او	کمر بست یکدل پر از پند او
برآمد به آن تخت فرخ پدر	به رسم کیان بر سرش تاج زر
کمر بست با فره شاهنشاهی	جهان گشت سرتاسر او را رهی
زمانه بر آسود از داوری	بفرمان او دیو و مریغ و پری
جهان را فزوده بدو آبروی	فروزان شده تخت شاهی بدوی

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۸۹)

۱- جمشید به معنای پرتو و فروغ است «خورشید» نیز بدین معنا می‌باشد.

2- M. Weber
3- authority
4- charisma

فردوسی در این اسطوره با زبان استعاره، آیین و مؤلفه‌های متعددی را در امر مملکت‌داری تشریح کرد که موجبات جلال و شکوه ایران را به همراه داشت، تا آنجا که ایران در این دوران اسطوره‌ای در ستیغ قله پیشرفت و درخشندگی قرار گرفت.

آیین اول: بنیان‌گذاری حکومت دینی

جمشید که به سفارش پدر سودای خدمت به مردم را در سر داشته، همانند دیگر پادشاهان پیشدادی خمیر مایه حکومتش را مذهب دانست و در مراسم تاج‌گذاری به شیوه شاهان پیشین و اساطیری خطاب‌های ایراد کرد که از فره ایزدی برخوردار و دارای ویژگی‌هایی فرهمندانه است. وی نوید حکومت دینی را سر می‌دهد. حکومتی که شالوده آن مذهب بود و بر پایه تعالیم اخلاقی و آموزه‌های ارزشمند متعالی راه را برای رشد و کمال انسان‌ها هموار نمود و جایی برای اشرار و تبهکاران باقی نگذاشت:

منم گفت با فره ایزدی همم شهریاری، همم موبدی
بدان را زبند دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم

(همان: ۹۰)

جمشید که نسبت به سایر هم‌کیشانش از فره ایزدی و ویژگی‌های کاریزماتیک بیشتری برخوردار بوده، به رسم پادشاهان اساطیری ایران باستان با رویکردی تمرکز گرایانه و انحصارطلبانه^۱ هم‌عهده‌دار حکومت می‌شود و هم مسئولیت پیشوایی دینی را می‌پذیرد. او با پذیرش چنین حکومتی گیتی و مینو را در هم می‌آمیزد و توجه به جهان و آخرت را هم سنگ و هم وزن اعلام کرده و بدین وسیله مذهب را ضمیمه قدرت سیاسی خود می‌کند (رضاقلی، ۱۳۸۶: ۴۰). از دیدگاه حکیم توس، جمشید ناگزیر بود تا به سنت پیشینیانش از دین اهواری و نیروهای مینوی جهت تقویت فره ایزدی که مهم‌ترین شاخص در آیین مملکت‌داری ایران باستان به شمار می‌رفته، بهره بگیرد. لذا فردوسی از تعالیم و آموزه‌های دینی به عنوان نخستین و بنیادی‌ترین مؤلفه‌ها در حکومت جمشید یاد می‌کند. تعالیمی مبتنی بر ارزش‌های والای اخلاقی، انسان دوستی، خدمت به هم‌نوع، صلح و صمیمیت و از سوی دیگر مطیع امر پروردگار.

1- Monopolistic

چو گفت آن سخن گوی با فرّ و هوش چو خسرو شدی بندگی را بکوش

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

جمشید در طلّیعه حکومتش غرق در بندگی پروردگار بود، آنجا که به تعبیر «اوستا» بجز زرتشت جمشید تنها کسی بود که با اهورا مزدا رو در رو شد و با وی سخن گفت. به روایت «وندیداد» اهورامزدا پیش از زرتشت، جمشید را به پیامبری بر می‌گزیند (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۸۵). به هر تقدیر، فردوسی بین دین و حکومت رابطه دیالکتیک برقرار نموده و آنها را لازم و ملزوم هم می‌داند. آیینی که جمشید از آن به نیکی آگاه بود و آن را در حکومت‌داری محترم می‌شمرد و آنگاه که از این قاعده پا فراتر نهاد و شکاف بین آنها پیدا شد، ضرب آهنگ سقوطش به صدا در آمد.

نه بی‌تخت شاهی بود دین به پای نه بی‌دین بود تخت شاهی به جای

چنان پاسداران یکدیگر نهند تو گویی که در زیر یک چادرند

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۴۷)

آیین دوم: پشتوانه مردمی

با توجه به اینکه جمشید اعلان حکومت دینی کرد و بر نیروهای اهورایی و مینوی در جهت خدمت به خلق و توده تأکید نمود، به صورت چشم‌گیری مردم به سویش گرویدند و پشتوانه مردمی یافت. مردمی که تشنه اکسیر عدالت و دادگستری بودند. جماعتی که از ظلم و بیداد روزگار دل خسته شده و بارقه امید را در دین و مردان دینی می‌دیدند. انبوهه خلقی که چشم امیدشان به مردی از جنس مردم بود تا مملکت را از کشاکش جنگ و ستیزه پاک سازد و طعم شیرین آسودگی و آرامش را به آنها بچشانند. پس چون آرزوهای خود را در سیمای پرفروغ جمشید و وعده‌های طلایی او دیدند، با او همراه شدند و سر بر آستان پادشاهیش فرو آوردند و همگان گوش به فرمان وی شدند.

کمر بست با فر شاهنشاهی جهان گشت سرتاسر او را ره‌ی

(همان: ۹)

جمشید به سفارش پدر و به فرمان و یاری اهورا مزدا به وعده‌های خود جامه عمل پوشانید و روزگار را بر مردم خوش و خرم گردانید، پس همه به خدمتش افتخار کردند، تا آنجا که مرغ و دیو و پری نیز به فرمان او در آمدند و تخت شاهی جمشید موجب آبرو و عزت جهان گردید و سرزمین ایران در سایه تخت و تاج کیانی پرفروغ و فروزان شد.

زمانه بر آسوده از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری
جهان را فروزده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی

(همان)

آیین سوم: تشکیل و تجهیز سپاه

از نخستین اقدامات دیگر جمشید در امر مملکت داری تشکیل ارتش و تجهیز آن بود. زیرا سپاه گیری یکی از بارزترین ویژگی‌های حکومت‌داری در ایران بوده، به طوری که ردپای جنگ در تمامی سلسله‌های شاهان این مرز و بوم به روشنی هویدا است. در هر حال، جمشید در پنجاه سال اول حکومتش، دستور داد تا آهن را گداخته و با استفاده از آن تجهیزات و تسلیحات سپاه را فراهم نموده و کلاه‌خود، زره و جوشن بسازند. وی نه تنها سپاهیان را به لباس رزم ملبس نمود، بلکه دستور داد تا اسبان و ستوران را نیز به پوشش زره مجهز شوند (همتی، ۱۳۸۱: ۱۰). او در مدت پنجاه سال اول حکومت با رنج و سختی فراوان ارتش را تشکیل و به ساز و برگ‌های پیشرفته نظامی مجهز کرد. تجهیزاتی مدرن که در آن روزگار متداول نبود و به زعم «محمدبن جریر طبری» برای اولین بار جمشید آنها را ساخته و پرداخته کرد. «طبری» معتقد است، در آن ایام از چوب و سنگ به عنوان سلاح استفاده می شد و این جمشید بود که برای نخستین بار دستور به ساخت سلاح‌های آهنین مانند شمشیر و کارد داد (طبری، ۱۳۵۲: ۱۷۴).

نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن به گردان سپرد
به فرکیی نرم کرد آنها چو خود و زره کرد و چون جوشنا
چو خفتان و تیغ و چو برگستان همه کرد پیدا به روشن روان

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

آیین چهارم: تأمین معیشت

اولویت بعدی جمشید در آیین مملکت‌داری ضمن حفظ رویکرد سپاهی‌گری، تأمین مایحتاج و معیشت و ارتزاق مردم بود. او با ایجاد و گسترش ساختارهای اقتصادی که زیر ساخت‌های توسعه پایدار هر جامعه‌ای را فراهم می‌کند، اهتمام ورزید و دستور داد تا به پرورش کرم ابریشم پرداخته و با اختراع ماشین پارچه‌بافی به ترویج صنعت نساجی حکم داد، تا مردم هنر نخ‌ریسی و بافندگی را بیاموزند و به تهیه پوشاک رزم و جنگ جهت تقویت ارتش بپردازند و هم‌چنین با استفاده از ابریشم و کتان پوشاک فاخر جهت شرکت در مراسم سور و اعیاد و بزم‌ها تهیه کنند. اما قریب به یقین فراهم نمودن پوشاک نظامیان و جنگاوران یکی از مهم‌ترین شاخص‌های مهم توسعه صنعت بافندگی در ایران باستان به شمار می‌رفته است.

دگر پنجه اندیشه جامه کرد که پوشند هنگام بزم و ببرد

زکتان و ابریشم و موی قز قصب کرد پرمایه دیبا و خز

بیاموختشان رشتن و تافتن به تاراندرون بود را بافتن

(همان: ۱۰)

«محمدبن جریر طبری» معتقد است، جمشید از سال پنجاهم تا صدم پادشاهی دستور داد تا ابریشم و پنبه و کتان و دیگر رشتنی‌ها را بریسند و ببافند و به الوان و رنگ‌های مختلف رنگ کرد و در اندازه‌های گوناگون پوشاک درست کنند (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۸). بنابراین پوشاک و منسوجات به عنوان صنعتی که مورد نیاز همگان بوده، دارای اهمیت می‌شود. هر چند که این کالا در پرداخت مالیات نیز حکم نقدینگی را داشته و جزو هدایای نفیس هم به حساب می‌آمده است (رضا قلی، ۱۳۸۶: ۴۳).

آیین پنجم: آموزش

پس از پرورش کرم ابریشم و پارچه بافی و ریسندگی و دوختن پوشاک و انواع لباس‌های رزم و بزم، «آموزش» از مؤلفه‌های دیگر آیین مملکت‌داری جمشید بود. او آموزش را از امور اساسی و بنیادی حکومت‌داری دانسته تا ضمن تأمین مایحتاج و ارتزاق مردم، آنها بتوانند حرف و فنون خود را به فرزندانشان منتقل نمایند و در اجتماعی شدن^۱ فرزندان گام برداشته و آنها را جهت ورود به نظام تقسیم کار اجتماعی^۲ و پذیرش نقش‌های اجتماعی آماده سازند. بر این اساس جمشید دستور داد تا افراد فقط حرفه و شغل پدران و آباء و اجدادشان را بیاموزند، عملی که زمینه نظام طبقات اجتماعی^۳ را به صورت کاست فراهم نمود و تحرک اجتماعی^۴ را در نطفه خفه می‌ساخت.

بی‌آموختشان رشتن و تافتن به تاراندرون بود را بافتن
چو شد بافتن و رشتن و دوختن گرفتند از او یکسر آموختن

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

آیین ششم: شهرسازی

پس از آن که جمشید به امور مملکت سر و سامان داد و دست ناپاکان و بدکاران را کوتاه کرد و بستر انحراف و آسیب‌ها را در جامعه خشکاند و امنیت و آرامش را در سایه سپاهی مقتدر حاکم کرد، آن‌گاه در پرتو نظم نوینی که پی افکنده بود، به سازندگی و آبادانی و گسترش زیرساخت‌ها پرداخت. جمشید در اندیشه عمران و آبادانی بود که از سوی اهورا مزدا خبر زمستان‌های سرد و یخ‌بندان‌های سخت داده شد. به گواهی «وندیدا» اهورا مزدا به جمشید خبر سه زمستان سیاه و ابری یکپارچه با برف فراوان داد که در پی آن همگی جانداران و گیاهان را نابود خواهد ساخت. «مسعودی» نیز در «مروج‌الذهب» از طوفانی بزرگ در زمان پادشاهی جم سخن به میان آورده است (مسعودی، ۱۳۷۰: ۱۷۲). پس به راهنمایی اهورا مزدا و

- 1- Socialization
- 2- Social division of labor system
- 3- Social class
- 4- Social movement

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

ضمن ارائه طرح و نقشه به او فرمان می‌دهد تا آریاییان را از سرزمین‌های سرد و یخبندان به سوی «ایرانویج» رهنمون سازد و در آن سرزمین دژ و پناهگاهی بسازد و خانه‌هایی برای مردم و آغل‌هایی برای چهارپایان مهیا کند. به طوری که آب روان در مرغزارهایی در آن در نظر بگیرد و راه‌هایی بین شهرها کشیده شود (طبری، ۱۳۵۲: ۱۷۵). پس اهورا مزدا نقشه دژ مستحکمی را به جمشید می‌دهد و او را با ساختن گل و بنا آشنا می‌سازد (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۶۹). در این وادی، جمشید به فرمان اهورا مزدا از نیروهای دیوان ناپاک و پلیدی که سرکوب و در بند کرده بود، جهت کارگل و ساخت دژ استفاده کرد و آنها را به بیگاری کشید تا گرداگرد «ایرانویج» دیوار^۱ و برج و بارویی ساختند و دژی مستحکم استوار نمودند. دژی با دیوارهایی از سنگ و گچ که روی دیوارهایش با خشت به صورت اشکال هندسی و مهندسی تزیین شده بود و در درون آن دژ خانه و سرپناه ساختند و بناهای عام المنفعه و عمومی از قبیل تالارها و کاخ‌های بلند و فضاهای سرپوشیده و ستبری برپا کردند. جمشید دستور داد تا جهت پاکیزگی و حفظ سلامت مردم گرمابه بسازند، که این نشان از توجه ایران باستان به پاکیزگی و طهارت است.

بفرمود دیوان ناپاک را	به آب اندر آمیختن خاک را
هر آنچه زگیل آمد چو بشناختند	سبک خشت را کالبد ساختند
به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد	خشت از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

جمشید پس از آن که در «ایرانویج» دژ بزرگ و مستحکمی بنا کرد به خواست اهورا مزدا از تخمه و نژاد مردان و زنان پرهیزگار و دین دار انجمنی تشکیل داد و آنها را به دژ فرا خواند و از همه گونه‌های جاندارانی که در روی زمین موجود بودند، بزرگ‌ترین و زیباترین

۱- دیوار برگرفته از دو واژه دیو+ آورد است. دیوار یادمان روزگار جمشید بوده که دیوان را وادار می‌کند تا به دستور اهورا مزدا برای نخستین بار گرداگرد ایرانویج حصار و دیواری بکشند. هر چند عده‌ای معتقدند «دیوار» از ریشه «ور» به معنی گرداگرد و دور گرفته شده است.

آنها را به آنجا برد و در کنار آنها بلندترین و خوشبوترین گیاهان را نیز وارد کرد (کزازی، ۱۳۸۵:۲۶۹)، تا ضمن در امان ماندن از سرمای زمستان بتوانند نسل خود را نیز حفظ نمایند. از چشم‌انداز اسطوره‌شناسی، جمشید را می‌توان با حضرت نوح(ع) مقایسه کرد. اسطوره‌ای که در آن برف و کولاک و زمستان سرد و خشن همانند طوفان و باران سیل آسا بوده و دژ و بارویی استوار که با کشتی نجات بخش مطابقت دارد. داستان نمادینی که در نهایت جمشید به یاری و راهنمایی اهورا مزدا بر آن بلای ویرانگر و مرگبار پیروز شد و جهان بار دیگر آبادان و زمین شاهد زندگی و رونق گردید و کشتزارها سبز و سرشار از گیاهان و از مردمان نیکوسرشت و نیک‌نژاد شد، تا آنجا که آن سرزمین بر آنها تنگ و کوچک شد و این بار نیز جمشید مستجاب‌الدعوه به فرمان اهورا مزدا از کوه «ور» یا همان «البرز» بالا رفت و کوه را از سه جهت عقب راند و سرزمین فراخی را گسترداند (مقدسی، ۱۳۷۴:۵۰۱).

آیین هفتم: صنایع و استخراج معادن

جمشید به رسم پیشینیانش به ویژه هوشنگ^۱ دستور استخراج معادن را صادر کرد، تا از دل کوه‌ها سنگ‌های قیمتی و تزیینی را استخراج نموده و با تدبیر و شگردهای ویژه از سنگ سخت و خارا گوهر به دست آورد. او دستور داد تا گوهرهای سرخ رنگ شبیه یاقوت را از معدن استخراج کرده (همتی، ۱۳۸۱:۱۱) و با ذوب کردن سنگ‌ها طلا و نقره آن را استخراج نمایند و جواهرات بسازند. بدین ترتیب، وی صنعت جواهرسازی را با صیقل دادن سنگ‌های

-۱

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ	به آتش، ز آهن جدا کرد سنگ
سرمایه کرد آهن آبگون	کز آن سنگ خارا کشیدش برون
چو بشناخت، آهنگری پیشه کرد	از آهنگری، اره و تیشه کرد

قیمتی مانند یاقوت و کهربا ترویج و گسترش داد. جمشید با تأکید بر این صنایع هم اشتغال‌زایی کرد و مملکت را توانگر ساخت و پشتوانه ارزی آن را تقویت نمود و هم بنیه و توان مالی مردم را ارتقاء بخشید و با تجملات بر نشاط و شادابی ایرانیان افزود.

ز خارارا گهر جست یک روزگار همی کرد از و روشنی خواستار
به چنگ آمدش چند گونه گهر چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
ز خارارا به افسون برون آورید شد آراسسته بندها را کلید

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

آیین هشتم: توجه به تجملات و تزیینات

جمشید پس از آن که نیازهای اولیه و زیستی مردم را تأمین نمود، نیم نگاهی به نیازهای ثانویه شهروندان و آراستن زندگی آنها نمود و در راستای متمدن سازی ایران به تجدد، زیبایی و جمال توجه کرد. او دستور داد تا سینه سنگ را بشکافند و از آن فلزات گرانبها و سنگهای قیمتی و جواهرات و یاقوت استخراج نمایند و به عنوان زینت به مردم ارزانی کنند. وی هم چنین، دستور داد تا گیاهان خوشبو و معطر شناسایی و کشف شوند تا مردم با بوی خوش با یکدیگر روبه رو شوند و از ملاقات‌هایشان مسرور گردند. پس به فرمانش عنبر، مشک، کافور، عود و گلاب رایج شد تا بدین وسیله به یکی دیگر از نیازهای مردم که بوی خوش و عطر می‌باشد، نیز پاسخ داده شود.

دگر بوی‌های خوش آورد باز که دارند مردم بی‌بوی نیاز
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب

(همان)

جمشید با توجه به اهمیت مواد و گیاهان معطر و هم‌چنین ترویج صنعت جواهرسازی و استفاده از سنگ‌های تزیینی و قیمتی و احداث گرمابه، سه نشان و شاخص تمدن و تجدد را نیز معرفی می‌کند. مؤلفه‌هایی که مظهر سرزندگی و نشاط بوده و هر گونه زشتی و پلشتی را دور می‌کند. آنچه مسلم است، این پادشاه اسطوره‌ای در آیین حکومت‌داری پس از توجه به

نیازهای اولیه و بیولوژیکی مردمش به نیازهای ثانویه از جمله تنعم و تجمل نیز اهمیت می‌دهد.

آیین نهم: پزشکی و توجه به سلامت و تندرستی

جمشید به جهت اهمیتی که به سلامت و تندرستی ایرانیان می‌داد، دستور به آموختن حرفه و شگردهای پزشکی داد و با ترویج این امر سطح سلامت و صحت مردم ارتقا یافت و جامعه‌ای سالم و عاری از هرگونه بیماری را رقم زد. جامعه‌ای که در آن مرگ و میر کاهش یافته و سن امید به زندگی افزایش و به تبع آن جمعیت رو به فزونی نهاد.

پزشکی و درمان هر دردمند در تندرستی و راه گزینند
همانرا رازها کرد نیز آشکار جهان را نیامد چنو خواستار

(همان)

وی با توسعه علم پزشکی بیماری‌ها را از بین برد و نرخ مرگ و میر را کاهش و طول عمر مردم را افزایش داد و جمعیت سیر فزاینده‌ای به خود گرفت. او با تکیه بر علم پزشکی جامعه را بهبود بخشید و اجتماعی سالم با امید به زندگی بالایی پایه‌گذاری نمود.

به داور و درمان جهان گشت راست که یاری و مرگ کس را نکاست
جز از من که برداشت مرگ از کسی و گسر بر زمین شاه باشد بسی

(همان: ۱۱۰)

بنا به شهادت تاریخ جمشید مستجاب الدعوه بود و از پروردگار خویش خواستار آن شد تا مرگ و بیماری را از سرزمین او دور کند و چنین شد و خلق افزونی گرفت تا آنگاه که زمین برایشان تنگ شد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۰۰).

آیین دهم: طبقه‌بندی اجتماعی

جمشید پس از سامان بخشیدن به سپاه و برقراری امنیت و رفع نیازهای مردم و بالا بردن نشاط و سلامتی آنها، به منظور سامان دهی امور مردم و تنظیم روابط و ساختارهای اجتماعی

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

جدید و روبه رشد مردمی که تعدادشان به صورت تزییدی رو به افزایش بود، دستور به طبقه‌بندی اجتماعی به منظور لایه‌بندی و تمایز پیشه‌ها و مشاغل داد.

چو این کرده شد، ساز دیگر نهاد زمانه بدو شاداد و او نیز شاداد
زهر پیشه‌ای انجمن گرد کرد بدین اندرون نیز پنجاه خورد

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

قشربندی و لایگانی بر اساس شاخص حرفه و مشاغل پدران محقق می‌شد. جمشید به منظور تعیین جایگاه و پایگاه هر کس و سامان بخشی به لایه‌های اجتماعی پنجاه سال وقت صرف کرد تا مردم را بر اساس صنوف و مشاغل آبا و اجدادیشان در گروه‌هایی منظم گرداند و بر اساس نوع آموزش افراد که ناگزیر به فراگیری مشاغل پدران خود بودند، بساط نظام کاست موروثی را پهن کند. «طبری» در این زمینه می‌نگارد: «از سال صد تا صد و پنجاهم پادشاهی جمشید مردمان را در چهار طبقه «آتورنیان»، «تیشتریان»، «بسیتولی» و «أهتوخشی» تقسیم کرد و هر گروهی را گفت که هیچ کس مبادا که بجز کار خویش کند» (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۸).

بدین اندرون سال پنجاه نیز بخورد و ببخشید بسیار چیز
ازین هر یکی را یکی پایگاه سزوار بگزید و بنمود راه
که تا هر کس اندازه خویش را بیند، بدانند کم و بیش را

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

در قاموس جامعه‌شناسی، ماهیت نظام طبقه‌بندی زمینه‌ساز عدالت اجتماعی است. اما چنانچه این نظام به دور از هرگونه تحرک باشد و افراد را در کاست خود محبوس و مجبور کند، مانع تحقق عدالت اجتماعی شده و پایگاه محول و انتسابی^۱ در جامعه ریشه می‌دواند. پایگاهی که لیاقت را به گوشه انزوا و عزلت رانده و استعداد قابلیت‌ها را تنها در محدوده کاست و طبقه آباء و اجدادی مجال جولان می‌دهد. همان نظامی که در دوران انوشیروان به حد اعلای خود رسید. در این وادی، جمشید با طراحی نظام طبقه‌بندی کاستی و موروثی به بلور نازک عدالت اجتماعی ضربه‌ای زد که رفته رفته این ضربه به همراه سایر علل به شکافی عمیق

1- Ascribe status

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ♦ سال سوم از دوره جدید ♦ شماره ۱۰

تبدیل شد و لاجرم تدبیر و اندیشه او موفق به بند زدن آن نشد، تا آنکه سرانجام بساط پادشاهی وی را برچید و تحویل ضحاک ماردوش داد.

بهر تقدیر، ملاک تفکیک طبقات چهارگانه جمشید بی‌شبهت به شاخص تمایز طبقات «مارکس» در جامعه‌شناسی نمی‌باشد. «مارکس» مهم‌ترین شاخص این نظام را ثروت و مالکیت نیروهای تولید می‌دانست و بر اساس همین ملاک، اروپای سرمایه‌داری قرن ۱۹ و ۱۸ را به دو طبقه بورژوا که صاحبان ابزار و نیروهای تولید و طبقه پرولتاریا که فاقد این نیروها بودند، تقسیم کرده است (ریتزر، ۱۳۸۵: ۳۰). البته این ملاک‌ها در اندیشه «وبر» دگرگون می‌شود و «منزلت» و «قدرت» نیز اضافه می‌گردد (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). در هر حال، لایه‌بندی اجتماعی آن روزگاران به قرار زیر می‌باشد:

طبقه اول - روحانیون و موبدان: اولین طبقه اجتماعی، طبقه موبدان «آتوریان» یا «کاتوزیان» که همان خادمان آتشکده و پیشوایان دینی بودند. طبقه‌ای که به روال سنت ایران باستان بر هر طبقه دیگر اولویت داشته و پایگاهی بس رفیع در جامعه اشغال کرده بودند. جمشید در آیین تاجگذاری وظیفه خود را شهریاری و موبدی اعلام کرد. او که از جایگاه موبدان به نیکی آگاه بود و آنان را مدعی و موازی حکومت نیز می‌پنداشت، ناگزیر ضمن اعلام حکومت دینی آنها را در چنبره قدرت خود قرار داد و بی‌پرده سیاست و دین را با هم تلفیق کرده و اعلان حکومت دینی می‌کند. وی ناگزیر باید طبقه موبدان را بالاترین طبقه بدانند و به آنها وفادار باشد. پس پایگاه و جایگاه ایشان را ارتقاء بخشیده و از توده مردم متمایز نموده و در بالاترین مرتبه جامعه قرار می‌دهد. جایگاهی که از خاک پست فاصله دارد و کوهساران که بلندتر و رفیع‌تر بوده و به آسمان‌ها نزدیک‌تر می‌باشد را تعیین می‌کند.

گروهی که کاتوزیان خوانیش	بسه رسم پرستندگان دانش
جدا کردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه
بدان تا پرستش بود کارشان	ن‌سواپ پیش روشن جهاندارشان

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

جمشید مادام که بر ادعای خود پای بند بود و به موبدان احترام می‌گذاشت، فرّه ایزدی نیز یار و مددکارش بود، اما آنجا که غرّه شد و موبدان و مردان دینی را مورد بی‌مهری قرار داد

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

رویکردی جامعه‌شناختی بر آیین مملکت‌داری در اسطوره جمشید □ ۴۷

و ادعای الوهیت نمود، فره ایزدی نیز از او روی برتابید و خورشید پرفروغ پادشاهیش رفته رفته غروب نمود و زمینه ظهور ضحاک و حکومت خودکامه‌اش فراهم شد. در «سیاست‌نامه» نیز تأکید بر این امر شده که علما و پیشوایان دینی از عناصر اصلی طبقه حاکم بودند و «خواجه نظام‌الملک» این عقیده را نشر می‌داد، که سیاست از دیانت جدا نیست (نظام‌الملک، ۱۳۵۸: ۷۰).

طبقه دوم - سپاهیان و لشکریان: لشکریان «نیشتریان» یا نیساریان همان مردان رزمنده و پاسداران تاج و تخت شهریاری هستند. آنهایی که قوام و بقاء تاج و تخت جمشید به آنها بستگی داشته و مردانه در وظایف خود استوار و ثابت قدم می‌ماندند.

صفی بر دگر دست بنشانند	همی نام نیساریان خواندند
کجا شیر مردان جنگ آورند	فروزنده لشکر و کشورند
کزیشان بود تخت شاهی بجای	وزیشان بود نام مردی به پای

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

حفاظان و پاسداران مملکت که آبرو و غرور ملی ناشی از دلآوری‌ها و شیر مردی آنها بود. طبقه‌ای که به تعبیر حکیم توس فروزنده کشور و نگه‌دارنده تخت و سپاه هستند.

طبقه سوم - دهقانان و کشاورزان: ساختار جامعه ایران باستان کشاورزی و دهقانی بوده که بر همین اساس طبقه سوم تشکیل شده است. آنها مالکان زمین و صاحبان آب هستند و دغدغه معاش نداشته و متنعم بوده و زندگی آرام همراه با رفاه نسبی داشته‌اند. طبقه‌ای که «فردوسی» از آنها به نیکی یاد کرده و زبان به ستایش‌شان گشوده است. او ایشان را آزادگانی معرفی می‌کند که از دسترنج خویش و در سایه‌سار کار و تلاش روزگار می‌گذرانند. طبقه با نام «بسودی» که بر خوان خویش نشسته و سرزنش دیگران را نشنیده و کسی بر آنان سروری و سالاری ندارد. آنان تن به خدمت دیگران نداده و با آسایش و آرامش و به دور از هرگونه منت حاتم طائی روزگار می‌گذرانند. لایه‌ای که «فردوسی» وضعیت آنها را تا قبل از ساسانیان به مراتب بهتر می‌داند (رضا قلی، ۱۳۸۶: ۵۱). طبقه‌ای که در ادبیات «مارکس» به صاحبان ابزار و نیروهای تولید^۱ تعبیر شده‌اند.

1- Force production

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

بسودی سه دیگر گره را شناس	کجا نیست بر کس بریشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند	به گاه خورش سرزنش نشوند
ز فرمان تن آزاده و ژنده پوش	وز آواز بیغاره آسوده گوش
تن آزاد و آباد گیتی بروی	بر آسوده از داور و گفتگوی
چو گفت آن سخن گوی آزاده مرد	که آزاده را کاهلی بنده کرد

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

طبقه چهارم - توده تهی‌دست و فقیر: تهی‌دستان و فقرایی «اهتوخشی» که ناگزیر بودند برای گذران زندگی تن به خدمت دیگران دهند و اینان طبقه وسیع چهارم را تشکیل می‌دادند. توده زحمت‌کشی که شغل و درآمد معینی نداشته و همیشه نگران معاش خود و خانواده بوده و در اندیشه پریشان و مضطرب از فردای نامعلوم و مأیوس کننده و در عین حال روحیه طغیان و سرکشی را داشتند. طبقه‌ای که در پی روزی اهل و عیال جان می‌کنند و عرق می‌ریخته، همان کارگران قوی و عمله‌های یدی ناراضی و مغرور و زورمندی که در اندیشه قوت لایموت سربر پالین می‌گذاشتند و آماده هرگونه سرکشی و شورش بودند. گروهی که به علت ظلم و جور نظام موجود آمادگی هرگونه طغیان و انقلابی را داشتند:

چهارم که خوانند اهتوخشی	همان دست ورزان با سرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود	روانشان همیشه پراندیشه بود

(همان)

«فردوسی» طبقه‌بندی «جمشید» را در کنار عواملی دیگر زمینه ساز طوفان مهیبی که به تدریج در هیأت یک سونامی درمی‌آید، مجسم کرده است. جنبشی که در زیر پرده نظم و انضباط و سکوت و تسلیم در برابر تثبیت پایگاه موروثی افراد در حال خروشدن بود. او با تمایز طبقات چهارگانه و تبدیل آنها به کاست‌های موروثی بازار تنش‌ها و نارضایتی‌ها را پر رونق می‌کند و عدالت اجتماعی را به چالش می‌گیرد. جمشید جوانان پرشور و مستعد طبقه توده را محکوم به ماندن در محدوده صنفی آباء و اجدادشان نمود. محکومیتی که باید به جرم شغل پدری آرزوها و استعدادهای بالقوه‌شان سرکوب شده تا شاهان پیشدادی بتوانند در نظام هندسی و منجمد، جامعه ایران را سامان بخشند، در حالی که این نظم هندسی ظریف و دلنواز،

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

طبیعت و سرشت سرکش جوانان را به طغیان و عصیان فرا می‌خواند و «فردوسی» با ظرافت و لطافت و به زبان نمادین اشاره می‌کند، که هر جامعه‌ای امتیازات و فرصت‌های زندگی را از عوام و توده مردم دریغ کند و ایشان را محدود به یک صنف یا طبقه خاص نماید، عاقبت آماج بیداد و طغیان مردم خواهد شد و سرنگونی پایان و فرجام کارش خواهد بود.

آیین یازدهم: دریانوردی

جمشید در راستای عمران، آبادی، شهرسازی و تأمین رفاه رعیت، پس از آنکه مرزهای زمینی را امن نمود، دستور داد تا در مناطق دریایی و بندری صنعت کشتی‌رانی رایج گردد تا ضمن تقویت امنیت مرزهای دریایی، بازار تجارت آبی و بین‌المللی رونق گیرد. بنابراین، او پس از برقراری امنیت زمینی به دریاها چشم می‌دوزد و آنها را مسخر اقتدار و قدرت خود می‌کند و پهنه آب‌ها را همانند سرزمین‌ها در قلمرو قدرتش قرار می‌دهد.

گذر کرد از آن پس به کشتی ز آب ز کشور به کشور گرفتگی شتاب

(همان)

دوران طلایی پادشاهی جمشید

به خواست اهورامزدا و تلاش‌ها و پایمردی‌های این پادشاه مقتدر پیشدادی، آریایی‌ها سیصد سال در ناز و نعمت به سر بردند و کسی درد و رنجی به خود ندید و از بیماری و مرگ هیچ خبری نبود. اهورامزدا به پاداش این خدمات ارزنده جمشید گرسنگی و درماندگی و هم‌چنین پیری و مرگ را از سرزمین وی دور ساخت. در «یسنا» چنین آمده که در این ایام خوراک و توشه پایان ناپذیر بود، آب گوارا و گیاه تازه به وفور در دسترس بود. گرما و سرما وجود نداشت، روزگاران زرین و بهشت‌آیین بود (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۷۲). در این دوران اسباب بزرگی آریاییها به وسیله جمشید فراهم شد و کارهای زیربنایی توسعه و سامان یافته و فعالیت‌های اقتصادی به اوج شکوفایی رسید و پایه‌های تخت شاهی قوام گرفت. در این روزگار مردم سرمست از شادکامی زبان به تمجید و تعریف جمشید گشوده و گوش به فرمانش دادند و او را همراهی کردند و سیصد سال چنین به سر بردند.

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ♦ سال سوم از دوره جدید ♦ شماره ۱۰

چنین سال سیصد همی رفت کار	ندیدند مرگ اندر آن روزگار
زرنج و زبدهشان نبود آگهی	میان بسته دیوان بسان ره‌ی
بفرمانش مردم نهاده دو گوش	زرامش جهان بد پر ز آواز نوش
چنین تا برآمد برین سالیان	همی تافت از شاه فرکیان
جان بُد با آرام از آن شادکام	زیزدان بدو نو بنو بد پیام
چو چندین برآمد برین روزگار	ندیدند جز خوبی از شهریار
جهان سربه‌سر گشت او را ره‌ی	نشسته جهان‌دار با فره‌ی

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

جمشید در پر تگاه نارسسیم

جمشید پنجاه سال دیگر را صرف کارهای بزرگ و شگرف کرد و تلاش فراوانی نمود تا به تمام هنرهایی که عقلش پا می داد، دست یازید. پس همه آنچه را که می بایست انجام دهد، به فرجام رسانید و منشأ چنان خدماتی شد که به خود افتخار نمود و غره شد و از کارهایش خشنود و راضی گردید و فریفته قدرت و اقتدار اهوراییش شد. او دچار کبر و سرمستی کاذبی شد و پایگاه والایی برای خود تصور نمود و جایگاهی فراتر از واقعیت‌های موجود را ترسیم کرد.

چنین سال پنجه برنجید نیز	ندید از هنر بر خرد بسته چیز
همه کردنی‌ها چو آمد پدید	به گیتی جز از خویشان کس ندید
چو آن کارهای وی آمد به جای	ز جای مهین برتر آورد پای

(همان)

او که پایگاه رفیع و بلندی برای خود متصور شده بود، سرشار از غرور و نخوت خود را در جهان بی‌همتا و بدون رقیب دید، پس خودبین و خودشیفته شد و شراره‌های نارسسیم در وجودش زبانه کشید و به پر تگاه استبداد و خودپرستی رانده شد. «خیام» در کتاب «نوروزنامه» در این زمینه می‌نویسد: جمشید در اول پادشاهی سخت عادل و خداترس بود و جهانیان او را دوست‌دار بودند و بدو خرم. ایزد تعالی او را فره و عقلی داده بود که چندین چیزها بنهاد و

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

رویکردی جامعه‌شناختی بر آیین مملکت‌داری در اسطوره جمشید □ ۵۱

جهانیان را به زر و گوهر و دیبا و عطر و چهارپایان بیاراست. چون از ملک او چهارصد و اندی سال بگذشت، دیو بدو راه یافت و دنیا را در دل وی شیرین گردانید و دنیا در دل کسی شیرین مبادا (خیام، ۱۳۸۵: ۴۲).

به هر تقدیر، جمشید پس از آنکه اسباب سلطنت را فراهم و پایه‌های تخت شاهی را استوار گردانید و گستره زمین و پهنه اقیانوس‌ها و دریاها را مسخر ساخت و عرصه جولان خود نمود، عالم خاکی را خردتر و پست‌تر از آن دید تا پایه‌های تخت جواهر نشانش را بر پیشانی زمین نهاد. پس سودای تسلط بر سپهر آسمان‌ها در سرش جنبید تا ضمن سیطره بر آن، پایه‌های موكب ملوكانه را بر قلب آسمان‌ها فرو گذارد. او که فرمانروای هفت اقلیم بود و بر پریان و آدمیان پادشاهی می‌کرد، به دیوان فرمان داد تا برایش گردونه و تختی بسازند تا بر آن نشیند و در آسمان‌ها گردش کند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۰۰).

چه مایه بدو گوهر اندر شناخت	به‌فکر کیانی یکی تخت ساخت
زهامون به‌گردون برافراستی	که چو خواستی دیو برداشتی
نشسته برو شاه فرمان روا	چو خورشید تابان میان هوا
شگفتی فرومانده از بخت او	جهان انجمن شد بر آن تخت او

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

جمشید که با کمک فره ایزدی تختی جواهرنشان ساخته بود، هر آینه که اراده می‌کرد بر آن تخت سلطنت می‌نشست و دیوان آن را بر دوش نهاده و تنوره کشان از هامون به آسمان‌ها می‌بردند. البته مراد حکیم توس از رفتن جمشید به افلاک و سفرهای آسمانی، غفلت وی از احوال رعیت و مملکت بود. کنایه به جدا شدن پادشاه از توده مردم است. اشاره به جدایی و تمایزی به فاصله زمین و آسمان‌ها، تا آنجا که پادشاه در لطافت افلاک و توده در ضلالت خاک بود. «محمدبن جریر طبری» می‌آورد: بگفت تا چرخ از آبگینه برای او بسازند و شیاطین را در آن جای داد و بر آن نشست و در هوا از شهر خویش دناوند^۱ تا بابل به یک روز رفت و مردم از این شگفتی که دیدند نوروز گرفتند (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۸).

۱- دماوند

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

به جمشید بر گوهر افشانند	مَر آن روز را روز نُو خواندند
سرسال نُو هر مَز فرودین	بر آسوده از رنج تن دل زکین
بزرگان به شادی بی‌آراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

بنابراین، نخستین روزی که جمشید با تخت شاهی به آسمان‌ها رفت، روز اول فروردین بود و آریایی‌ها به مناسبت این کار شگرف و پیروزی بزرگ آن را نوروز نام نهادند. روزی که ایرانیان به جمشید و تختش آفرین گفتند و از شکوه و جلالش شگفت زده شدند. نوروزی که پایان روز اقتدار و جبروت جمشید بود، زیرا که از این پس او خودکامگی و نخوت را به حد اعلا رسانید و فره ایزدی را از کف داد و رفته رفته به قهقرای سقوط کشیده شد.

کبر و غرور پاشنه آشیل جمشید

شاه پیشدادی در کاخ و بارگاهش سرمست از قدرت و اقتدار بود و انگیزه برتری‌جویی و شرازه‌های نخوت و غرور ملامال وجودش را فرا گرفته و جز ذات ملوکانه و انجمنی از چاکران خوش خدمت و جمعی تملق‌گو و مدیحه‌سرای خوش رقص که سر قفلی بارگاه شاهی را ملک مطلق خود نموده‌اند، چیزی نمی‌دید. او در اوج کبر در سرسرای کاخی حکومت می‌کرد که بیرون از آن توده‌ای خاموش و منقاد گوشه عزلت برگزیده و مهر خموشی بر لب زده و از تغییر و دگرگونی در خلقیات پادشاه غرق در حیرت و شگفتی بودند. خلق و خوی اهورایی با رویکرد خدمت به مردم که به ناگاه سر از آستان یزدان برتافته و خود را نه خلیفه و جانشین پروردگار بلکه جایگزین حضرتش در روی کره خاکی دید. سرانجام این شاه مقتدر اسطوره‌ای سر از بارگاه اهورایی برتافته و انبان نخوت و هیمنه غرور را بر دوش کشید و از ستیغ قلّه کبر و بلندای کوه غرور به مردم نگریست و همین امر پاشنه آشیل وی را نشانه رفت و تشریفات و مقدمات واژگونی تخت شاهی را فراهم نمود.

یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشان را ندید
منی کرد آن شاه یزدان‌شناس	ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

(همان)

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

رویکردی جامعه‌شناختی بر آیین مملکت‌داری در اسطوره جمشید □ ۵۳

استبداد و دیکتاتوری به تدریج در حکومت جمشید رخنه کرد و بساط ظلم و جور در بارگاه وی پهن و رنگین شد، تا آنجا که بر خویشتن فریفته شد و سر از فرمان یزدان برتابید و لاجرم فره ایزدی را از دست داد (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۳۶).

گرانمایگان را زلشکر بخواند	چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان گشت گیتی که من خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است	همه کوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۹)

گسست بین مردم و جمشید

ادعای خدایی و الوهیت جمشید از یک سو و طغیان و استبدادش از سوی دیگر، مردم را از پیرامونش پراکنده و خاطرشان را آزرده نمود. جمشید دیگر از برای مردم و از جنس مردم نبود، پس توده مردم، سرکشی و طغیان کفرآلود او را بر نتابیده و پیوند مهر و دوستی را از وی گسستند.

گر ایدون که دانید که من کردم این	مرا خواند بایید جهان آفرین
همه موبدان سرفکنده نگون	چرا کس نیاراست گفتن نه چون
چو این گفته شد فر یزدان ازو	گسست و جهان شد پر از گفتگو
هر آنکس ز درگاه برگشت روی	نماند به پیشش یکی نامجوی

(همان)

«یسنای» گناه جمشید را نافرمانی و سرکشی وی از اهورامزدا دانسته (کزازی، ۱۳۷۵: ۲۷۳) که سرانجام موجب شد تا فره ایزدی از وی دورگشته و در کوتاه‌ترین زمان ممکن پشتوانه مردمی را از دست دهد.

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

سه و بیست سال از در بارگاه	پراکنده گشتند یکسر سپاه
منی چون بیبوست با کردگار	شکست اندر آورد بر گشت کار
چه گفت آن سخن گوی با فرّ و هوش	چو خسرو شدی بندگی را بکوش
به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس	به دلش اندر آید زهر سو هراس
به جمشید بر تیر گون گشت روز	همی کاست آن فرّ گیتی فروز

(همان)

شورش و بلوا فرجام جمشید

آن گاه که جمشید خویشتن را خدا خواند و از پیشگاه یزدان سر بر تافت و سرکشی و عصیان را پیش گرفت، فرّ ایزدی از وی رخت بر بست و مردم و لشکریان از دور و برش پراکنده شدند و حلقه اتحاد مملکت از هم گسیخت. در این رهگذر، روزگار نیز روی خوش را از او برگرداند. او که خود را با پروردگار قیاس کرد به شکست و ناکامی دچار شد و بخت و روزگار وی زیرو زبر شد (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۷۲). در این ایام شورش و بلوا ایران زمین را فرا گرفت و از هر سو و برزنی جمعی جهت واژگونی تخت پادشاهی آماده و بسیج شدند.

از آن پس برآمد ز ایران خروش	پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سیه گشت رخشنده روز سپید	گسستند پیوند با جمشید
برو تیره شد فرّ ایزدی	به کزّی گرایید و نابخردی
پدید آمد از هر سوی خسروی	یکی نامجوی ز هر پهلوی
سیه کرده و جنگ را ساختند	دل از مهر جمشید پرداختند
یکایک از ایران برآمد سپاه	سوی تازیان برگرفتند راه

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۵)

عوام و خواص از ظلم و جور جمشید به امان آمدند و به دنبال منجی بودند و لاجرم نابخردانه «ضحاک» را برگزیدند و به ایران دعوتش کردند، او نیز بی درنگ پذیرفت و روانه پارس شد.

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

سوی تخت جمشید بنهاد روی چو انگشتری کرد گیتی بروی
چو جمشید را بخت شد کند رو به تنگ اندر آمد جهان زار نو
برفت و بداد تخت و کلاه بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه

(همان)

جمشید چون عرصه را تنگ و پیرامونش را خالی از سپاه و لشکر دید، پس تاج و تخت را تسلیم ضحاک کرد و آن اژدها پیکر ماردوش سزای ناسپاسی و کفران جمشید را با اژه کینش داد.

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش زمانی درنگ
به ارش سراسر به دو نیم کرد جهان را از و پاک و بی‌بیم کرد

(همان)

نتیجه

جمشید که به فرمان اهورامزدا آریایی‌ها را از سرزمین‌های سرد و یخبندان به «ایرانویج» برد و به خواست اهورامزدا دژ مستحکم و سترگی را با سپاهی گران تجهیز نمود و زیر ساخت‌های اقتصادی را بنیان افکند و ساختارهای اجتماعی را تشکیل و تقویت نمود و آنگاه سروش امنیت و آرامش را در مملکت طنین انداز کرد و نوید آسایش و رفاه را سر داد. پادشاهی که بنا به گزارش اساطیری، سیصد سال به عمران و آبادانی پرداخت و مردم را در ناز و نعمت غرق نمود. روزگاری که در تاریخ اساطیری ایران باستان به عنوان درخشان‌ترین ادوار از آن یاد شده است. دورانی که مرگ و میر، پیری و بیماری، سرما و گرما، خاطر هیچ آریایی را به گزند نرنجانند و پلیدی و پلشتی مجال جولان نیافت و جنگ و درگیری امنیت روانی هیچ کس را مخدوش نکرد. پادشاهی مقتدر که پهنه زمین و عرصه دریاها را درنوردید و سینه آسمان‌ها را مسخر اقتدار اهورامزدا نمود، تا آنجا که غرور و تکبر سراسر وجود این پادشاه اسطوره‌ای را گرفت و موبدان خداترس و مردان دینی اندیشه‌ورز را نفی بلد کرد و خود را در مقام الوهیت دید و سپس با حمایت انبوه چاکران خوش خدمت بساط عقلانیت و معنویت را از دربار برجید و خوان پررنگ و لعاب تملق و چاپلوسی را نابخردانه گسترانید و سرمست از

سرور و غرور بر سر آن سفره نشست. او که افلاک را شاه نشین خویش نموده و با تخت مرصع نشان شاهانه‌اش بر سیر و سیاحت در آسمان‌ها پرداخت، سرانجام فره ایزدی را از کف داد و هیمنه چشم‌انداز ناریسمی و خودشیفتگی افق دیدش را تیره و تار کرد، پس رفته رفته ضمن وانهادن فره ایزدی، پشتوانه مردمی نیز از وی روی برتافت و زمینه واژگونی تاج و تخت ملوکانه را به دست بی‌تدبیری خود و یاری چاکران متملق‌گو و از خدا غافل درباریش رقم زد و سلطنت و ملک ایران را با تکریم و احترام به ضحاک ماردوش پیشکش نمود و سرانجام به اره کین و عداوت این سلطان ازدها پیکر به دو نیم شد.

Archive of SID

منابع و مأخذ

- ۱- تنهایی، حسین‌ابوالحسن. درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات بهمن برنا، چاپ ششم، ۱۳۸۹.
- ۲- الیاده، میرچا. چشم اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۳- رضاقلی، علی. جامعه‌شناسی خودکامگی. تهران: نشر نی، چاپ نهم، ۱۳۸۶.
- ۴- ریترز، جورج. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۵.
- ۵- خیام، عمر. نوروزنامه. (در منشا و تاریخ و آداب جشن نوروز). تصحیح مجتبی مینویی. تهران: نشر اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- ۶- سعیدی‌مدنی، سیدمحسن. شکل‌پیگیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی. یزد: انتشارات دانشگاه یزد، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- ۷- طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول. تهران: انتشارات فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۵۲.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه فردوسی. تهران: نشر محمد(ص)، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.
- ۹- کزازی، میرجلال‌الدین. نامه باستان. جلد اول. تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ۱۰- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
- ۱۱- مقدسی، مطهر بن طاهر. آفرینش در تاریخ. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۱۲- نظام‌الملک، ابوعلی حسین ابن علی. سیاست‌نامه. تهران: انتشارات جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
- ۱۳- همتی، اسماعیل. شاهنامه داستان‌ها. (گزیده‌ای دیگرگون از شاهنامه فردوسی به روایت کنون)، سمنان: انتشارات آبرخ، چاپ اول، ۱۳۸۱.